افسانه آزادی‌بیان در زمان شاه

کارنامه ننگین و آمرانه پهلوی در حوزه‌های مطبوعات، رسانه، سینما، انتخابات و روشنفکران منتقد

گزارش

تاریخ ایران همواره حقایق بزرگی را بی‌رحمانه زیر لایه‌های عوام‌گرایی و عوام‌فریبی مدفون کرده است که دوران سلطنت پهلوی نیز یکی از همان دوره‌های تدفین حقایق است. اینکه تاریخ‌نویسان سلطنت‌طلب و برخی تاریخ‌گویان داخلی ظاهراً مستقل، با رشد شبکه‌های ماهواره‌ای و فضای مجازی، شتاب بیشتری گرفته و به تطهیر عصر سیاه پهلوی می‌پردازد. سؤال اصلی این است که چرا اقلیت کمی از جامعه ایران در این مقطع کنونی نسبت به شاه و حکومت پادشاهی، علاقه نشان می‌دهند و به خاندان پهلوی یک حس نوستالوژیک تاریخی دارند؟ موضوع تعداد و آمار آنها نیست، اقلیت هستند یا اکثریت. حتی اگر اغفال رسانه‌ای (ساختن مستندهای تحریف‌شده از سوی شبکه‌های ایران اینترنشنال، منوتو و پخش برنامه‌هایی چون «تونل زمان» و تبلیغات سیاسی باندهای مجازی سلطنت‌طلب که این روزها در شبکه‌های اجتماعی، هدفشان برجسته کردن شخصیت رضا پهلوی است) را نادیده بگیریم این پرسش مطرح است که چرا هنوز شاهان پهلوی، با گذشت بیش از ۴۰ تا ۵۰سال پس از مرگشان، به تاریخ نیپوسته‌اند و به جای اینکه در تاریخ جای بگیرند، هنوز در متن وقایع سیاسی و اجتماعی جامعه‌اند و گروهی از مردم حداقل در فضای مجازی و رسانه‌ای، از رضا پهلوی به‌عنوان سمبل پادشاهی یاد می‌کنند! پاسخ به این پرسش، شاید در حل کردن معمای آزادی‌بیان در حکومت پهلوی به ما کمک کند.

همه مطیع رضاخان

سیدحسن تقی‌زاده درباره انتخابات زمان رضاخان نوشته: «وقتی که دوره آن مجلس (مجلس ششم) به اتمام رسید و اعلان جدید جدید کردند، مداخلات دربار از حد تجاوز کرد. در حقیقت رضاشاه تصمیم قطعی گرفته بود که یک نفر هم از اشخاصی که مطیع او نباشند، انتخاب نشود.»

(محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی، ج۱، ص ۱۴۴)

رضا خان و همسران

محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب خود در مورد رفتار رضاخان با همسرانش نوشته: «در جامعه‌ای که مردان خود ملعبه بی‌اختیار بی‌قانونی‌های دائمی دولت بودند، آیا نهادن نام آزادی بر این اعمال (آزاد دهنده زنان (کشف حجاب)، تهوع‌آور نیست؟... خود شاه نیز با سه همسرش بیشتری سر کوب با مجبور به سکوت شدند؛ به‌طوری که به جرأت می‌توان گفت در این مقطع، هیچ آزری از مطبوعات مخالفت یافت نمی‌شد. در شماره ۱۱روزنامه باختر در ۳۰ بهمن ۱۳۲۸ نوشته شده «جراید، به‌دلیل اختلاف‌گری در خصوص فساد انتخابات، مکرر توقیف می‌شدند؛ چنان که در عرض یک هفته، بیش از ۲۰ روزنامه توقیف شد.» همچنین در مقاله‌ای که در پایگاه عبرت‌پژوهی منتشر شده، آمده: «سردار مسیه از یک طرف نمی‌خواست غذا آزادی مطبوعات به‌مظاهر قدمی بسپارد و از طرف دیگر، ناچار بود خود را از تعرض ارباب قلم نگاه دارد. این است که به دادن پول مختصر آنها را ساکت می‌کند و از نگارشات مخالف خود دوری می‌کنند و چون پول‌ها تمام شد، دوباره شروع می‌نمایند و ناچار می‌شد با تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم، آنها را ساکت و آرام نگاه دارد.» (مقاله جایگاه مطبوعات در حکومت رضاشاه، پایگاه عبرت‌پژوهی تاریخی)

فشار ساواک بر چاپ و نشر

«در رژیم پهلوی، ساتسور عمدتاً جهت‌گیری سیاسی داشت نه اخلاقی. کتاب، فیلم، روزنامه، رادیو و تلویزیون، همه تحت رژیم ساتسور قرار داشتند. برای کتاب‌های ممنوعه لیستی تهیه کرده بودند که انتشار مجدد آنها امکان نداشت حتی نگهداری و خواندن آنها جرم محسوب می‌شد و قابل مجازات بود. اساساً تعدادی از زندانیان سیاسی فقط به همین دلیل محکومیت یافته بودند که یکی از کتب ممنوعه را در اختیار داشتند و یا آن را به دیگری به امانت داده بودند. در سال ۱۳۴۹ تعداد ۴۷۶۰عنوان کتاب منتشر شد. این رقم در سال ۳۵۷ به ۱۷۵۰ عنوان رسید؛ یعنی ۲۰۰۰عنوان کمتر شد و این سیر نزولی همواره وجود داشت. کتاب‌هایی هم که منتشر می‌شد از لحاظ مسائل داخلی بی‌محتوا و غیرجذاب بود. مینو صمیمی از کارمندان دفتر مخصوص فرح در کتاب «پشت پرده تخت طاووس» درباره فشار ساواک بر مطبوعات نوشته: «مطبوعات داخل کشور تحت فشار ساواک از درج هرگونه خبر حادث جاری در ایران خودداری می‌کردند.» (سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد ۲، صص ۱۷۹-۱۷۶)

اعتراف خارجی‌ها

در دوران پهلوی، خفقان به حدی زیاد بود که حتی مهم‌ترین هم‌پیمانان شاه هم مجبور به اعتراف در این باره می‌شدند؛ برای مثال در کتاب «خاطرات دو سفیر» نوشته ویلیام سولیوان آورده: «هر دوران شاه، حداقل ۲۵هزار زندانی سیاسی در ایران وجود داشت.» «فرد هالیدی» «دانشمند و نویسنده صاحب‌نظر در امور خاورمیانه و ایران» در کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران» تعداد زندانیان سیاسی در ایران را در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵م) بین ۲۵ تا ۱۰۰هزار نفر اعلام می‌کند و در گزارشی می‌نویسد: «کارنامه هیچ کشوری در جهان سیاه‌تر از کارنامه ایران در زمینه حقوق بشر نیست... جلادان سازمان افزون بر شوک الکتریکی و ضرب و شتم مخالفان، از انواع وحشی‌گری‌ها استفاده می‌کردند؛ از جمله فروبردن بطری‌های شکسته در نشیمنگاه، آویختن وزنه بر بیضه‌ها، پوشاندن کلاه‌خودهای ویژه، مورد تجاوز جنسی قراردادن زندانیان و تجاوز به زنان و دختران فرد دستگیرشده در مقابل چشم وی برای گرفتن اعتراف.» (کتاب دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران نوشته فرد هالیدی، ص ۹۲)

کاندیداهای سفارشی

در کتاب «عصر پهلوی» به روایت اسناد آمده: «عزر عمل و در آنجا که مردم باید در تعیین نمایندگان مجلس شورای ملی یا مجلس سنا و یا شوراها مشارکت داشته باشند، هم پهلوی اول و هم پهلوی دوم دخالت‌های مستقیم به عمل می‌آورند.» به‌طور مثال رضاخان در سال ۱۳۰۲، در مقام فرماندهی کل قشون، در تلگرافی به والی ایالت فارس دستور داد: «ایالت جمیله فارس در تعقیب تلگراف سابق مقتضی است قدغن فرمایید که در انتخابات نوبخت از بوشهر مساعدت نشود. حکمت هم که جزو کاندیداهای شهر شیراز است، از جهرم بفرمایید بشود. راجع به ضیاءالواعظین بایستی هرطور است، اقدامی بفرمایید که از انتخاب مشارالیه جلوگیری به عمل بیاید.»

سخنرانی‌ها

فقط مسائل شرعی؛ بحث سیاسی ممنوع!

با فرارسیدن ماه‌های محرم، صفر و رمضان که علما و روحانیون در نقاط مختلف کشور مجالس وعظ و سخنرانی داشتند و علاوه بر مسائل دینی، درباره مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور هم سخنانی ایراد می‌کردند، تدابیر امنیتی ساواک هم افزایش چشمگیر پیدا می‌کرد. نمونه‌هایی از خفقان و مقابله با آزادی بیان در رژیم پهلوی را در این ابلاغیه به ساواک در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۱۵ می‌توان دید: «کمیته با شرکت ریاست ساواک و فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی در شهربانی تشکیل شود و با توجه به اوضاع و احوال سال گذشته و برای اینکه به هیچ‌یک از افراد ناراحت مخصوصاً وعاظ اجازه داده نشود که از منبر سوءاستفاده کرده و غیراز مسائل دینی و شرعی وارد بحث سیاسی شوند کمیته مقابلۀ تصمیم گرفت اقدامات احتیاطی زیر را معمول دارد...»

ماجرای تعطیلی حسینیه ارشاد

مساجد و حسینیه‌ها نقش بسیار پررنگی در مسیر پیروزی انقلاب اسلامی داشتند. سخنرانان برجسته، در مساجد و حسینیه‌ها بودند که زمینه‌های جنبش و بیداری مردم ایران در مقابل ظلم و ستم رژیم پهلوی را فراهم کردند. حسینیه ارشاد هم یکی از همین اماکن تأثیرگذار بود که سخنرانان برجسته‌ای چون مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، دکتر شریعتی و ... در آن فعالیت کردند. بنابراین رژیم استبداد همواره در پی تعطیلی این حسینیه و مقابله با آزادی بیان بود. سرلشکر دکتر عبدالکریم ایادی که پزشک ویژه شاه و از مسئولان ساواک و همینطور از چهره‌های مهم تشکیلات بهائیت بود، نامه‌ای به سرلشکر نعمت‌الله نصیری، ریاست ساواک می‌نویسد مبنی بر اینکه شاه از وضعیت حسینیه ناراحت است و باید حسینیه زودتر تعطیل شود. نصیری در جواب می‌گوید که ما به اوضاع مسلط و در حال برنامه‌ریزی برای دستگیری افراد هستیم. پس از دستگیری چندین چهره حسینیه، دکتر ایادی مجدد نامه‌ای به سرلشکر نصیری می‌نویسد مبنی بر اینکه حالا که نفرات را دستگیر کردید، اعلیحضرت منتظر هستند تا آنها به سزای اعمال‌شان برسند. در نهایت این پیگیری‌ها به تعطیلی حسینیه می‌انجامد.

فهرست بلندبالای روحانیون ممنوع‌المنبر

اسامی روحانیون ممنوع‌المنبر که در دوران پهلوی به روشنگری می‌پرداختند، لیستی بلندبالاست. نظام سلطه و خفقان در این دوران صدحاتی از روحانیون و دیگر سخنرانان و طرفداران امام(ره) را دستگیر و شکنجه می‌کرد. «آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای»، «آیت‌الله جوادی آملی»، «آیت‌الله مرتضی مطهری»، «آیت‌الله طالقانی»، «آیت‌الله مفتح»، «آیت‌الله سعیدی»و«آیت‌الله خاتری‌شیرازی» ازجمله سخنرانان بنام و تأثیرگذاری بودند که در این دوران توسط رژیم پهلوی ممنوع‌المنبر شدند، به‌عنوان مثال، در یکی از اسناد ساواک مطلب زیر از زبان آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، خطاب به دکتر مفتح بیان شده است: «البته از ما کاری به‌طور مستقیم برنمی‌آید؛ چون روی افراد مانند ما حساسیت دارند و مواظب هستند از هر اقدامی سازمان امنیت جلوگیری می‌کند اما باید به‌طور غیرمستقیم کار کرد به این معنا که افراد روشنفکر و خوش‌استعدادی را که گوشه و کنار می‌توانیم پیدا کنیم و هنوز سازمان روی آنها حساسیت ندارد، به وسایل مقتضی آنها را آماده کنیم تا ترتیب جلسات و سخنرانی‌ها را بدهند و مخصوصاً نسل جوان را در کنار خود جمع کنند و بعد در جهت فکری آنها را راهنمایی کنیم و مطالبی که ما خود نمی‌توانیم با جوانان در میان بگذاریم آنها بگذارند و در واقع گرداننده فکری جلسات، ما باشیم.»

و سوسه‌های شاهانه

شاه در سال ۴۰ سخنرانی‌ای کرده که تناقضات بسیاری داشت: «اگر من دیکتاتور بودم و نه پادشاه مشروطه، پس باید موسوسه می‌شدم یک حزب حکم‌کوا حد مانند آلمان‌ها هیتلر تشکیل داد و آنچه در کشورهای کمونیستی می‌بینید برپا کنم.» این در حالی بود که شاه چندسال بعد حزب رستاخیز را تأسیس کرد. (کتاب ایران: دیکتاتوری و توسعه) نوشته پرکینز فرد هالیدی، استاد مدرسه الاشعاد لندن، ترجمه محسن بلغانی و علی‌قلی اوستا، ص ۴۵)

احزاب

حزب فقط حزب من!

رژیم استبدادی پهلوی در دوران پهلوی دوم با احتمال احزاب، قدم بلند دیگری در مسیر خفقان و سلطه برداشت. در این دوران حزب رستاخیز با دستور شاه و پس از انحلال «حزب مردم» به رهبری اسدالله علم و «ایران نوین» با محوریت حسنعلی منصور، به‌عنوان تنها حزب کشور معرفی شده بود و شاه نقش اصلی را در رهبری آن داشت. او ادعا می‌کرد که این حزب مردمی است. محمدرضا در جواب منتقدین گفته بود: «کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و مؤمن به این ۳ اصلی که من گفتم، نباشد، ۲ برایش وجود دارد، یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی، یعنی به‌اصطلاح خودمان «توده‌ای»، یعنی باز به‌اصطلاح خودمان و با قدرت اثبات: «میهن‌پرست» که او جایش یا در زندان ایران است یا اگر بخواهد، فردا یا کمال میل، بدون اخذ عوارض، گذرنامه در دستش می‌گذارم و به هر جایی که دلش می‌خواهد برود؛ چون ایرانی که نیست!» (روزنامه اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳)

جرم شاهنامه داشتن

در زمان رضاخان و در بین سال‌های ۱۳۱۲تا۱۳۱۴داشتن شاهنامه فردوسی در خانه جرم به‌حساب می‌آمد و در دست هر کس شاهنامه می‌دیدند، ادیت می‌کردند و به زندان می‌انداختند. چون با خواندن این کتاب افراد خودشان را در قالب قهرمانان شاهنامه مثل رستم و سهراب و سیاوش می‌دیدند و دیگر نمی‌توانستند ضعیف و توسری خور باشند. (منابع: ۱- کتاب عناصر مرکزی ایران نوشته جواد صفی‌نژاد ص ۵۷۸، ۲- ماهنامه نامه نور / شماره‌های ۶و۷ بهمن ۱۳۵۸ ص ۱۲۷)

احزاب فقط حزب من!

رژیم استبدادی پهلوی در دوران پهلوی دوم با احتمال احزاب، قدم بلند دیگری در مسیر خفقان و سلطه برداشت. در این دوران حزب رستاخیز با دستور شاه و پس از انحلال «حزب مردم» به رهبری اسدالله علم و «ایران نوین» با محوریت حسنعلی منصور، به‌عنوان تنها حزب کشور معرفی شده بود و شاه نقش اصلی را در رهبری آن داشت. او ادعا می‌کرد که این حزب مردمی است. محمدرضا در جواب منتقدین گفته بود: «کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و مؤمن به این ۳ اصلی که من گفتم، نباشد، ۲ برایش وجود دارد، یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی، یعنی به‌اصطلاح خودمان «توده‌ای»، یعنی باز به‌اصطلاح خودمان و با قدرت اثبات: «میهن‌پرست» که او جایش یا در زندان ایران است یا اگر بخواهد، فردا یا کمال میل، بدون اخذ عوارض، گذرنامه در دستش می‌گذارم و به هر جایی که دلش می‌خواهد برود؛ چون ایرانی که نیست!» (روزنامه اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳)

کتاب

هر چه بر سر این مملکت آمده از کتاب آمده!

وظیفه ساواک در رژیم پهلوی فقط بگیر و ببند نبود. این سازمان در ساتسور سیاسی و از آن مهم‌تر در ساتسور آثار هنری و ادبی با وزارتخانه اطلاعات و فرهنگ و هنر رژیم همکاری تنگاتنگی داشت و ممنوع کردن نمایش برخی فیلم‌ها و جلوگیری از چاپ نوشته‌ها و کتاب‌ها از دیگر وظایف ساواک محسوب می‌شد. وحشت رژیم پهلوی از گرایش جوانان به مطالعه کتاب، زمینه‌ساز رویکرد افراطی حکومت پهلوی به ساتسور کتاب شد. تا جایی که یکی از فرماندهان نظامی در جلسه‌ای دانشجویی گفته بود: «آقایان مواظب باشید. هر چه مطالعه کتاب‌های خارج درسی کمتر، بهتر. شما مسئولیت بزرگی دارید و باید مراقب باشید. هر چه بر سر این مملکت آمده از کتاب آمده.» ساتسور کتاب، اختناق و ساختار سیاسی استبدادگونه رژیم پهلوی در دهه‌های ۴۰و۵۰ به اوج خود رسید و نتیجه آن سوق بسیار کردن فرهنگ سیاسی به سمت طعنه‌گویی، کنایه‌زدن و نمادگرایی بود. رواج همین نمادگرایی‌ها باعث شد دستگاه ساتسور پهلوی، علاوه بر ممیزی مستقیم کلمه‌های مرتبط با مبانی اسلامی، نسبت به واژه‌هایی چون سیاهی، فقر، تباهی، طاغوت و نابرابری حساس شود و این واژه‌ها را حذف به نظام شاه‌شناهی تلقی کند.

مورد عجیب جلد سفیدها

ساتسور کتاب در رژیم پهلوی به‌ویژه در دهه‌های ۴۰و ۵۰ اقدر گسترده بود که ماجرای جالب کتاب‌های جلد سفید شکل‌گرفت. رواج انتشار کتاب‌های جلد سفید، همانطور که از نام‌شان پیداست، یکی از نمادین‌ترین نشانه‌های سانسور فرهنگی در کتاب و حکومت پهلوی بود. این کتاب‌ها جلد رسمی، اطلاعات کامل از نویسنده و ناشر نداشتند و در چاپخانه‌های متعدد چاپ می‌شدند اما فقط نام نویسنده روی این کتاب‌ها درج می‌شد که آن هم نام مستعار بود. یکی از معروف‌ترین کتاب‌های جلد سفید، کتاب ولایت‌فقیه امام‌خمینی(ره) بود که در روزهای خفقان و استبداد با چند اسم مستعار چاپ می‌شد. کتاب‌های دکتر شریعتی هم با نام‌های مختلفی ازجمله علی سیزواری به‌صورت جلد سفید چاپ می‌شد. با وجود این، این کتاب‌ها و اسم‌های مستعار هم بعد از مدتی شناسایی می‌شدند و در زمره کتاب‌های قاچاق قرار می‌گرفتند.

همراه داشتن این کتاب جرم است!

داستان کتاب و رژیم پهلوی سر در ارد. نظام خفقان و سلطه، فقط به ساتسور کتاب و ممنوع‌القلم کردن نویسنده‌ها راضی نمی‌شد. اینجا هم، دریای ساواک دیده می‌شود. مأموران ساواک اگر کسی را با کتابی می‌گرفتند، یک انگ سیاسی به او چسبانده و بازداشت‌اش می‌کردند. حتی پیروی کردن از یک سیر مطالعاتی خاص هم جرم بود. اگر کسی به جرم مطالعه کتاب‌هایی خاص دستگیر می‌شد، اول از همه باید جواب می‌داد که این کتاب را چرا از کجا آورده است. جریمه به‌همراه داشتن این کتاب‌ها هم سنگین بود و گاهی حبس‌های طولانی‌مدت و حتی شکنجه‌های وحشتناک نتیجه پیروی از سیر مطالعاتی خاص بود. کتاب‌هایی مثل تحریرالوسیله امام‌خمینی(ره) یکی از کتاب‌های ممنوعه بود که رژیم پهلوی به همراه داشتن آن را جرم تلقی می‌کرد.

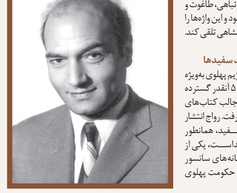

انتخابات

انتخابات فرمایشی

آزادی و انتخابات آزاد در دوران محمدرضا پهلوی هرگز معنای حقیقی نداشت. در آن دوره نه مردم در انتخاب کردن آزاد بودند و نه نمایندگان مجلس با آرای مردمی تعیین می‌شدند. با توجه به این واقعیت بود که گاندی‌های نماینده‌گی مجلس در دوران محمدرضا شاه باید گزینش خود را در رضایت شاه جست‌وجو می‌کردند و نه در آرای مردم. در این دوره، برگزاری انتخابات بسته‌تر و فرمایشی‌تر از پیش تداوم یافت و حتی چند نوبت، مجلس توسط شاه منحل شد. محمدرضاشاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» که پس از فرار از ایران نوشته است اینطور اقرار کرد حساسیت «خانگیسی»های این امر را کاملاً عادی و طبیعی می‌دانستند که انتخابات در ایران مطابق نظر و خواسته‌های خودشان صورت بگیرد. در زمان جنگ جهانی دوم انتخابات ایران به این صورت انجام می‌گرفت که مثلاً صبح، مستشار سفارت انگلیس با لیستی حاوی ۱۰نامزد نمایندگی مجلس به دیدار نخست‌وزیر می‌رفت و بعدازظهر همان روز، کاردار سفارت شوروی نام ۱۲ نفر از نمایندگان موردنظر خود را به نخست‌وزیر می‌داد؛ به جز چنین شرایطی انتخابات معنای چرا تصاب نداشت. فرح در خاطراتش نوشته: «به نمونه‌ای از این انتخابات اشاره کرده است. همین بابا هم هست که قبل از انتخابات، قوام به حضور محمدرضا شاه و با خودش لیست بلندبالای از اسامی کسانی که قرار بود وکیل شوند همراه آورد. قوام می‌خواست به محمدرضا نشان بدهد که برای انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی حاضر به مشاوره و رایزنی با شاه مملکت است. محمدرضا بعد از مطالعه لیست کاندیدها، روی اسم چند نفر را خط زد...» (کتاب پاسخ به تاریخ، ص ۱۶/ ۱۱۸)

سانسور در سینما

داستان ممیزی «گاو»

رژیم پهلوی در ساتسور و توقیف فیلم هم بدطولایی داشت! البته نه ساتسور سکانس‌های غیراخلاقی بلکه ساتسور و در موارد بسیاری توقیف در مورد فیلم‌هایی اتفاق می‌افتاد که نگاه نادانانه به وضعیت سیاسی داشتند یا هدف‌شان انعکاس واقعیت‌های جامعه ازجمله مشکلات معیشتی و اقتصادی بود. فیلم «گاو» از دار و برون مهرجویی یکی از همان فیلم‌ها بود که مسئولان وزارت فرهنگ و هنر رژیم پهلوی آن را برای نمایش عمومی مناسب نمی‌دیدند. مسئولان وزارت فرهنگ و هنر، گاو را نمایش عقب‌افتادگی روستا و فقر می‌دیدند. چنین نمایشی از فقر و فلاکت برای سرزمینی که متولیانش مدعی حرکت در مسیر پیشرفت و تمدن بودند، مناسب نبود اما از آنجا که فیلم گاو در فستیوال ونیز توسط منتقدان تحسین شد، مسئولان وزارت فرهنگ و هنر رأضی شدند با اضافه کردن جمله‌ای با این مضمون به ابتدای تیتراژ که «واقع این فیلم در ۲۰ سال قبل می‌گذرد» به فیلم گاو پروانه نمایش بدهند.

«فیصر» توقیف شد

فیلم «فیصر» هم ازجمله فیلم‌هایی بود که از قیچی ساتسور و توقیف رژیم پهلوی در امان نماند. هم‌آنطور، تم اصلی فیلم کیمیایی، ارتباط‌شان و بدآموزی برای جامعه دانسته و آن را توقیف کرد. هرچند فیصر پس از توقیف با اعتراض عباس شباویز مجدداً کیمیایی شد اما کیمیایی بعدها درباره دلیل اصلی توقیف فیلمش گفت: «می‌خواهید بدانید فیصر چرا ممنوع شد؟ توقیف شد!... آنهایی گفتند فیصر چه اضافاتی دارد. می‌گفتند چرا که دارد؟ رقص و آواز و قضاعت به قضاعت. چرا فلافلش زیاد دارای می‌کند؟ چرا پاشنه کفش‌اش را برمی‌کشد و دنبال منتجبر می‌گردد؟ چرا به دادگستری نمی‌رود؟ چرا اصلاً تابه آخر می‌رود؟... این دیگر بود که فیصر را سیاسی دیدند و خب حق با آنها بود. فقط این نیست که فیصر، قاتل خواهر و برادرش را از میان برداند و با آن نظم ساختگی در افتاد و این به‌معنای خیلی‌ها که حتی مسئول دولتی هم بودند اما تابع نظم بودند، خوش نیامد. من محکوم شدم که از مملکت قائون، شهر هرت ساختمام من ساختم!» نبود؟» (یک انتقاد ساده احمد طالبی‌نژاد، مؤسسه فرهنگی هنری شدید، بهار ۷۳) البته فیصر پس از کوتاه شدن چند نکته آن توانست پروانه نمایش بگیرد.

بدترین دوره تاریخ مطبوعات

خفقان حاکم بر مطبوعات باعث اعتراض بسیاری از روزنامه‌نگاران شد. «اگر یکی از اسناد به تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۰۵، مدیر روزنامه مهین، ابوطالب شیروانی، ضمن ابراز نارضایتی از توقیف روزنامه تخت‌جمشید در شیراز می‌گوید: ... اگرچه این رویه (ساتسور) در مرکز مملکت نیز ادامه دارد، لیکن ما هم‌وظف هستیم که تذکر بدهیم که در کابینه حضرت اشرف، اختناق مطبوعات، آن هم تا این درجه سخت و غیرقابل تحمل سراوار نیست... » تمام این تلاش‌ها برای تبدیل مطبوعات به ابزار تأیید و مشروع جلوه دادن حکومت و اقدامات آن انجام می‌گرفت. در نهایت مجموع این شرایط، باعث شد آن دوره یکی از بدترین دوران در طول تاریخ حیات مطبوعات در کشور به‌شمار آید.

با اجازه شهربانی

در آن روزگار، خفقان، علاوه بر توقیف، ساتسور هم بر پیکر نیمه جان مطبوعات سایه انداخته بود. ساتسور در مطبوعات به حدی جدی و مهم تلقی می‌شد که کار ساتسور رسماً به شهربانی واگذار شده و طبق اسناد «کلیه مدیران جراید مجبور شدند برای درج هرگونه مطلبی در آغاز انتشار بازرسی مطبوعات را کسب نمایند» و در واقع جراید حق نشر هیچ‌گونه مطلبی را بدون اجازه شهربانی نداشتند. البته دخالت شهربانی تنها به زمان نشر مطالب محدود نمی‌شد و اعلانات روزنامه‌ها قبل از انتشار باید به‌نظر اداره شهربانی می‌رسید.

توقیف فله‌ای مطبوعات

رضاخان با آگاهی از این موضوع که مطبوعات، در جامعه و به‌ویژه در میان روشنفکران جا باز کرده و نقش مهمی در هدایت افکار مخالف دارد، فشار بسیاری به روزنامه‌نگاران می‌آورد. او به‌وحیی می‌دانست تصاحب مطبوعات، تصاحب قدرت است و کسی که مطبوعات را در اختیار دارد می‌تواند آن را برای افزایش قدرت و تأیید حکومت بهره بگیرد. از این رو بسیاری از روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران که با خواست حکومت همسو نبودند و لوایه داشتند، توقیف یا سرکوب شدند به‌طوری که در این دوره کمتر روزنامه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که حداقل یک‌بار توقیف نشده باشد. به شهادت اسناد، «در این دوره جراید به دلایل مختلف مکرر توقیف می‌شدند؛ چنان که در عرض یک هفته، بیش از ۲۰ روزنامه توقیف شد.»

زیر تیغ سانسور

در اطلاعیه دوران پهلوی دوم، طی بازه زمانی طولانی سعی داشت اعمال رژیم را توجیه کند، همچنین در مطبوعات هیچ‌گاه از مخالفین و حوادث و جریانات واقعی سیاسی حتی اسمی برده نمی‌شد مگر زمانی که محمدرضا پهلوی از «مرتجعین سیاه و سرخ» نام می‌برد. مطبوعات نیز بلافاصله به طرق مختلف به تخریب مخالفان می‌پرداختند. شاید احساسی می‌کردند چاره‌ای ندارند. آنها خود ساتسوری را پذیرفته بودند. در دوره پهلوی مسئله ساتسور قدرت گرفت و تراوش‌ها فکری متوقف شد. نویسنده و خواننده و گوینده و شنونده مستقیماً در معرض این وضعیت خاص قرار داشتند. ساتسور اجازه نمی‌داد تبادل فکری صورت گیرد و محیط را با خفقان کامل حفظ می‌کرد. این موضوع را ساواک طی دستوری در ۴ بهمن ۱۳۵۵ خطاب به مطبوعات رسماً اعلام کرد: «هیچ‌گونه شکوایه، انتقاد، گلایه، چه صراحت و چه تلویح، در هیچ زمینه‌ای نباید در مطبوعات چاپ شود.»

نبایدنوشت مزرعه خشک شده!

خاطرات مستند روزنامه‌نگاران و صاحبان نشریات در دوره پهلوی تاریخ شفاهی و گواهی بر اعمال فشار و ساتسور بر مطبوعات در این دوره است. در یک نمونه، پرویز ناظ خانلری، صاحب مجله ادبی و معروف سخن، با بیان اینکه وزارت اطلاعات توزیع مجله سخن را پیش از بررسی و دادن مجوز منع کرده بود، خاطره‌ای با موضوع ساتسور این مجله ادبی را شرح می‌دهد. ساتسور مربوط به داستانی درباره یک دهقان است که در کنار دریاچه هامون مزرعه داشت و به‌علت خشکی دریاچه، مزرعه‌اش را از دست داده و بدبخت شده بود. آن شماره مجله به سبب این داستان اجازه انتشار پیدا نکرد. خانلری برای چوباندن دلیل این کار با وزیر اطلاعات تماس می‌گیرد. در این گفت‌وگو خانلری از وزیر می‌پرسد که «نیامدن باران و خشک شدن دریاچه مربوط به سیاست داخلی است یا خارجی؟» اسدالله خانلری این بود که خشک شدن آب دریاچه به‌علت نیامدن باران است و آن وقت مجله را به این علت توقیف کرده‌اند! وزیر، قول رسیدگی داد و ساعتی بعد، مسئول امور مربوط به روزنامه‌ها در وزارت اطلاعات تماس گرفت و گفت «ما چود اصلاحات ارضی شدیم! نباید نوشت که مزرعه‌ای خشک می‌شود!» خانلری در مقابل گفت: «اصلاحات ارضی که تعهد باران نکرده؟» در جواب هم شنید که «هر حال این جور مطالب به گوش خارجی‌ها می‌رسد و دستاوزی برای عیب‌جویی از رژیم می‌شود.» خانلری می‌گوید: «در مقابل، چاره‌ای جز کوتاه آمدن نبود، دیدم با این جور آدم‌ها جزوبحث فایده ندارد. گوشی را گذاشتم و بازجند صفحه از مجله را نخواز کندیم و به همان صورت ناقص منتشر کردیم.»

شکستن قلم مخالفان

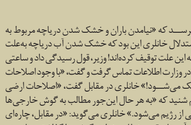

توقیف فله‌ای مطبوعات و تحت فشار گذاشتن روزنامه‌نگاران در دوره رضاشاه باعث کاهش تعداد نشریات شده، به‌طوری که طبق اسناد ساواک، ۴۰ نشریه در اواخر سلطنت احمدشاه، در پایان رژیم پهلوی به ۸۶ نشریه کاهش یافت. رضاخان از مخالفت علنی با قلم و آزادنیدیشان ابایی نداشت به‌طوری که بعد از توقیف ده‌ها نشریه و روزنامه در ۱۷ اسفند ۱۳۰۰ در اعلامیه‌ای اعلام کرد: «قلم مخالفین را می‌شکنم و زبان می‌برم.» در این شرایط، تنها مطبوعاتی اجازه نشر می‌یافت که با مورد تأیید حکومت بود و یا ماجرا با ساتسور شدید منتشر می‌شد.

فساد اخلاقی درباریان

اعتراض انگلیس و توقیف اطلاعات

(ربط رابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه)

روزنامه اطلاعات در ۳۰شهریور ۱۳۲۰، به‌دنبال اشغال ایران توسط متفقین، در سرمقاله خود نوشت: «انتظار مردم ایران از دولتین شوروی و انگلیس در عالم همسایگی و دوستی، بیش از اینها بود!» دولت انگلیس به این نوشته اعتراض کرد و فروغی نیز در مقام نخست‌وزیر، دستور توقیف روزنامه را صادر کرد. (کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۴۵۴) کار ساتسور کلمات به آنجا کشیده شد که وقتی یکی از مأموران ساتسور در عصر رضاشاه در یکی از روزنامه‌ها این جمله معروف حافظ را می‌بیند که گفته است: «رجا به داده بدهد، وجین گره بگشا!» فوراً مدیر روزنامه اعتراض کرده، روی کلمه «رضا» خط می‌کشد تا نکته منظور، رضاشاه و توهین به او باشد. ولاابی آن می‌نویسد: «حسن» (کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه نوشته علی‌اصغر زرگر، ص ۱۱۹)

فامیل‌بازی در انتخاب نمایندگان

جهانگیر تفضلی، از نمایندگان مجلس شورای ملی درباره مداخله آشکار محمدرضا پهلوی در روند انتخابات می‌گوید: «در دوران حکومت سپهبد زاهدی و دولت کودتای ۱۳۳۲، شاه به من فرمود: شما باید از گناباد وکیل بشوید اما عرض کردم: اگر اجازه بدهید، از بیرجند وکیل بشوم، شاه فرمود: بسیار خوب، به اسدالله علم بگو که مقدمات کار شما را برای بیرجند فراهم آورد. این کار شد و من هم نامزد وکالت مردم بیرجند شدم» بنابر خاطرات تفضلی «از سوی دیگر، اسدالله علم، شوهرخواهر خود را برای وکالت از زابل آماده کرده بود اما هفته‌ای از این عمل نگذشت که مخالفت‌های بسیاری از سوی مردم زابل صورت گرفت و نتیجه آن شد که با نفوذ وسیع اسدالله علم، شوهرخواهر او به مردم بیرجند تحمیل شد و من هم به مردم زابل. این کار، با اجازه شاه صورت گرفت.» بنابراین «در عمل، من نماینده شهری شدم که به آن‌ها وعده بدهم و به هیچ‌یک از مردم یا افراد احسانی نبودم آن را می‌شناختم.» (خاطرات جهانگیر تفضلی، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۹۹)

نمایش مضحک

اسدالله علم در یادداشت‌های خود پیرامون انتخابات فرمایشی و جنبه سرگرمی برای مردم اذعان می‌کند: «البته شاه را عرض کردم، مردم باید به‌حساب و به بازی گرفته شوند و برای آنها برگر